

- ۴۱- بشاهد لغت شا کمند ، بمعنی نمدی که از پشم سازند ۱ :
- بدستش زخام گوزنان کمند برردو فکنده یکی شا کمند .
- ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ - بشاهد لغت لنبجه ، بمعنی رفتار بنازلیکن جاهلانه ۲ :
- کفش صندوق محنت و ۳ ... زنش هر دو گردند ۴ و هر دو نا هموار
- هیچکس را گناه نیست درین کو برد جمله را همی از کار
- این یکی را بختجه و خفتن وان دگر را بلنبجه و رفتار .
- ۴۵- بشاهد لغت سوسمار ، بمعنی جانوری که ضب گویندش بتازی ۲ :
- چنان باد در آرد بخویشتن که میگوئی خوردست سوسمار .
- ۴۶ - بشاهد لغت سپار ، بمعنی گاو آهن که زمین شکافد ۱ :
- ترا گردن در بسته به بیوغه و گرنه نیروی راست باسپار .
- ۴۷ - بشاهد لغت غر ، بمعنی دبه خایه ۲ :
- برون شدند سحر گه ز خانه مهمانانش زهارها شده پر گوه و خایه هاشده غر .
- ۴۸ - بشاهد لغت خوش ، بمعنی زن مادر ۲ :
- آن سبلیت و ریشش به ... خوش دویای خوش او به ... صهر .
- ۴۹ - بشاهد لغت جنخش ، بمعنی علتی که از گلو مانند باد نجان بر آید و درد نکند و اگر ببرند بیم هلاکت باشد و اکثر مردم گیلان و فرغانه را باشد ۶ :

۱- این بیت فقط در سروری آمده است. ۲- این بیت فقط در اسدی آمده است. ۳- شاید : کفش ... و مهبل ... ۴- شاید : هر دو کوژند. ۵- در متن اسدی : ترا گردن در بسته بیوغ ... در نسخه ای از اسدی : ترا گردن در بسته بیوغ - گرنه نیروی راست باسپار (کذا) ؛ نسخه دیگر : ترا گردنت نیست بسته بیوغ و گرنه برو راست باشد سپار . صورت متن تصحیح علامه دهخداست . ۶- اسدی ؛ چیز است که بگردن اهل فرغانه و ختلان بر آید چون باد نجانی و درد نکند و بزبان ما آنرا له (۲) گویند . (در حاشیه ص ۶۹ چاپ تهران ، مصحح کتاب در توضیح لغت جنخج بیت فوقرا از جهانگیری ورشیدی نقل کرده است).

از گردن او جنش در آویخته گوئی ۱ خیکست ۲ پر از باد در آویخته ۳ از بار ۴ .

۵۰ و ۵۱ - بشاهد لغت فاز، بمعنی دهان دره ۵ :

قیاس ... ش چگونه کنم بیا و بگویی ایبا گذشته بشعر از بیانی و بوالحر ۶

اگر ندانی بندیش تا چگونه بود که سبزه خورده بفازد بهار گه اشتر ۷ .

۵۲ - بشاهد لغت از در ۸ :

ازین هفت سر از در عمر خوار پرهیزد آن کو بود هوشیاسار .

۵۳ - بشاهد لغت انگاره ، بمعنی جریده حساب و نامه اعمال ۹ :

زان پیش ۱۰ که پیش آیدت آن روز پراز هول بنشین و تن اندرده وانگاره پیش آر .

۵۴ - بشاهد لغت مشکوه ، بمعنی مترس و هیبت زده مشو ۸ :

تواضع کرد بسیار و مرا گفت زمن مشکوه و بی آزار بگذر ۱۱ .

۵۵ - بشاهد لغت باسک ، بمعنی خمیازه ۱۲ :

چو باسک کند ماه من از خمار قرار از مه نو نماید فرار .

۵۶ - بشاهد لغت توفید ، بمعنی حسد و آواز از غلبه و جوش در افتاد ۸ :

از آن لشکر گشن توفید دهر بکام عدو نوش شده همچو زهر .

۵۷ - بشاهد لغت پویه ، بمعنی دویدن ۸ :

بگرمی چو برق و بزمی چو ابر به پویه چو رنگ ۱۳ و بکینه چو بیر .

۱ - اسدی آن جنش ز گردش بیا و بخته گوئی . ۲ - جهانگیری : چکیست . ۳ - اسدی :

بیا و بخته . ۴ - جهانگیری : از بار . ۵ - از این دو بیت بیت اول فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۶ - نسخه :

بلحر . ۷ - در سروری بیت دوم بشاهد لغت فازد و بنام منجیک آمده است . ۸ - این بیت فقط در

سروری آمده است . ۹ - اسدی : جریده شمار بود وانگارش خوانند و کسی بود که چیزها بر گوید

چون گذشته ها گویند انگاره همی کند ؛ رشیدی : جزوه حساب ؛ جهانگیری : دفتر حساب .

۱۰ - اسدی : زان روز . ۱۱ - این شعر بیت چهلیم از قصیده رانیه حاضر لیبی است که قبلا نقل

کردیم . ۱۲ - جهانگیری و اسدی ندارند و رشیدی بیت را بنام سراج الدین راجی نقل کرده است

و گوید باسک خمیازه است و بای فارسی هم گفته اند . در بعض نسخ سروری نیز بسراج الدین راجی

نسبت داده شده است . ۱۳ - رنگ = آهو .

۵۸- بشاهد لغت زاج سور، بمعنی مهمانی و سوری که در حین زادن زن کنند ۱:

خزاین تهی شد در آن زاج سور درونها پر آمد ز عیش و سرور.

۵۹- بشاهد لغت گرازد، بمعنی از روی ناز و تکبر خرامد ۲:

بروز نبرد آن هزبر دلیر شتابد چو گرگ و گرازد چوشیر.

۶۰- بشاهد لغت شهریر، بمعنی روز چهارم ازهر ماه (شهریور) ۳:

چو در روز شهریر آمد بشهر زشادی همه شهر را داد بهر.

۶۱- بشاهد لغت ناگوار، بمعنی چیزی ناگوار و بدهضم که گواران شود

و مرد گران جان و بمعنی تخم، و امتلا ۴:

از سخای تو ناگوار گرفت خلق را یکسرو منم ناهار.

۶۲- بشاهد لغت غرشیده، بمعنی خشم آلوده ۵:

چو غرشیده گشتی ز کین وستیز گرفتنی ازو دیو راه گریز.

۶۳- بشاهد لغت ارزیز، بمعنی قلعی ۶:

گرچه زردست همچوزر پشیز یاسفیدست ۷ همچوسیم ارزیز.

۶۴ و ۶۵- بشاهد لغت لنج، بمعنی بیرون روی ۸:

کره ای را که کسی نرم نکرد دست متاز بجوانی و بزور و هنر خویش مناز

نه همه کار تودانی نه همه زورتر است لنج پر بادمکن بیش ۹ و کتف بر مفراز.

۶۶ و ۶۷- بشاهد لغت ناز، بمعنی درختی مانند سرو ۸:

ایا زیم زبانم نژند گشته وهاز کجاشد آنهمه دعوی کجاشد آنهمه نژاز.

۱- رشیدی زاج سور (باچ سه نقطه) ضبط کرده است بدون شاهد. ۲- این بیت فقط در سروری آمده است.

۳- اسدی و جهانگیری ندارد. ۴- جهانگیری گوید: بمعنی تخمه و امتلا، و شعر شاهد را به ربیبی نسبت

داده است: سروری این بیت را ذیل لغت ناهار بشاهد آن کلمه وهم کلمه ناگوار آورده بنام زینتی؛ متن از

رشیدی است. ۵- جهانگیری و اسدی ندارند؛ رشیدی گوید: غرشیده، خشم آلود و تند. ۶- در اسدی

این بیت بشاهد لغت بشیز آمده است بمعنی چیزی که بجای درم رود. ۷- اسدی: یاسپید است.

۸- این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است. ۹- نسخه از اسدی: هیچ.

ز... گیرد ... تو فروزب همی . چو بوستان که فروزان شود بسرو و بو بناژ . ۱

۶۸- بشاهد لغت ورس ، بمعنی چوبی که دربینی اشتر ۲ کنند ۳ :

ایا کرده در بینیت حرص ورس زایزد نیایدت يك ذره ترس .

۶۹- بشاهد لغت آس ، بمعنی آنچه خردشود در زیر سنگ آسیا ۴ :

دوستنا جای بین و مرد شناس شدنخواهم باسیای تو آس .

۷۰- بشاهد لغت خرانبار ، بمعنی آن که جماعتی در کاری جمع شوند و... ۵ :

یکی مؤاجر بیشرم ۱ و ناخوشی که ترا هزار بار خرانبار بیش کرد عسس .

۷۱ و ۷۲- بشاهد لغت غلغلیج ، بمعنی دغدغه یعنی آنکه پهلوی کسی را یازیر کش

بر انکشت بکاوی و بجنبانی تابخندد ۷ :

چوبینی آن خربد بخت را ملامت نیست که برسکیزد ۸ چون من فرو سپوزم بیش

۱- در يك نسخه اسدی بجای بیت دوم این بیت آمده است :

ترا شناسد دانا مرا شناسد نیز تواز قیاس چو خاری من از قیاس چوناژ .

۲- در اسدی : استر . متن تصحیح علامه دهخداست . ۳- این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است .

۴- اسدی : آس ، آسیا کردن است ؛ رشیدی و جهانگیری ندارند . ۵- اسدی : خرانبار ، آن بود

که بجوی (کذا) یکی را حمل کنند . ضبط رشیدی مانند سروری است ؛ جهانگیری ندارد . ۶- اسدی

یکی مؤاجر و بیشرم ... ؛ سروری ؛ یکی مؤاجر بیشرم ناخوشی . ۷- این ضبط اسدی است ذیل

لغت غلغلیج (سوای تصحیحی که در مصراع چهارم شده است) ؛ جهانگیری ندارد ؛ سروری ذیل

این لغت گوید : دغدغه باشد یعنی زیر بغل بخارند تا این کس بخنده افتد و در خراسان کلهوچه خوانند

و سپس بیت دوم را بصورت ذیل شاهد آورده : چنان بدانم ... که او بمالش اول ز خود شود

بیهوش ؛ باز اسدی ذیل لغت غلغلیجه گوید : غلغلیجه و دغدغه و کلهوچه ، این همه آن باشد که دست

زیر بغل مردم یا پهلوزند و بکاوند تاخنده بر او فندلیبی گفت و سپس دو بیت فوقرا (صرف نظر از تصحیح

مصراع چهارم) نقل کرده است ؛ سروری ذیل لغت اخیر گوید : همان غلغلیج مرقوم . مثالش لیبی گوید :

چو غلغلیجه بود مرد را ملامت نیست که برسکیزد چون من درو سپوزم بیش ؛

ورشیدی نیز همین بیت را شاهد همین لغت آورده و پیدا است که برای شاهد لغت غلغلیجه این ضبط

مناسب است نه ضبط اسدی . ۸- برسکیزد ، یعنی برجهد .

چنان بدانم من جای غلغلیجگش کجا بمالش اول فتد بخنده خریش^۱
۷۳ - بشاهد لغت خشکانج ، بمعنی خشک اندام^۲ :

تو چنین فربه و آکنده چرای پدرت هندویی بودیکی لاغر و خشکانج و نحیف.

۷۴ - بشاهد لغت فرغیش ، بمعنی آن موی که از زیر پوستین سر فرو آورده

بود و جامهٔ ریمناک دریده دامن رانیز گویند^۲ :

زخشم دندان بگنارد بر... خواهر همی کشید چو درویش دامن فرغیش

۷۵ - بشاهد لغت سکج ، بمعنی مویز^۲ :

همچو انگور آبدار بدی نون شدی چون سکج ز پیری خشک

۷۶ و ۷۷ - بشاهد لغت پک ، بمعنی چغز (قورباغه)^۲ :

ای همچو پک پلید و چنودیده هابرون^۳ مانند آنکسی که مراورا کنی خبک

تاکی همی در آبی و گردم همی دوی^۴ حقا که کمتری و فزا گن تری ز پک^۵

۷۸ - بشاهد لغت چکوک بمعنی چکاوک^۶ :

چون ماهی شیم کی خورد غوطه چغوک^۷ کی دارد جغد خیره سر لحن چکوک

۷۹ - بشاهد لغت کوک ، بمعنی نوعی تره یا کاهو^۲ :

۱- در متن اسدی (ص ۶۲) : کجا بمالش اول براو فتد بسریش ؛ در نسخهٔ دیگر : . که هم بمالش اول

برافتدش خنده ؛ نسخهٔ دیگر : . که چون بمالم بر خنده خنده افزاید . متن تصحیح علامهٔ دهخداست .

۲- این بیت فقط در اسدی آمده است . ۳- اصل : بروی . متن تصحیح علامهٔ دهخداست . ۴- علامهٔ

دهخدا : . گو شم همی دری ، تصحیح کرده اند . ۵- این دو شعر در متن چاپی اسدی (ص ۲۵۴) بنام دقیقی

ضبط است و در يك نسخه که بیت اول آمده بنام لیبیبی و در نسخهٔ دیگر که هر دو بیت آمده بنام سمجور

(کذا) و (در ص ۲۸۴) بیت دوم بنام خسروانی آمده است . ۶- این بیت فقط در اسدی هست و

بیتی دیگر از لیبیبی بشاهد این کلمه در همین مورد (ص ۲۵۸ چاپی) نقل شده است که سابقاً ذیل

لغت چنگلکوک نقل کردیم . ۷- صورت متن تصحیح قیاسی علامهٔ دهخداست ؛ مصحح لغت نامهٔ اسدی

چنین تصحیح کرده : چون ماهی شیم کی خورد غوطه فوک ... و اصل آن چنین بوده : چون ماهی

شیم که خورد غوطه چوغوک . با دارد جغد ...

از زبان باشد بر مردم دانی (۴) گاه آب دهی و گاه می آری کوك .

۸۰ - بشاهد لغت لوچ ، احوال ، دو بین

آن تویی کور و تویی لوچ و تویی کوچ بلوچ

وان تویی گول و تویی دول ۲ و تویی بابت لنگ ۳ .

۸۱ - بشاهد لغت بستر آهنگ ، بمعنی لحاف یا آنچه بر روی لحاف و نهالی

پوشند که گرد بر آن ننشینند ۴ :

خوشا حال لحاف و بستر آهنگ که میگیرند هر شب ۵ در برت قنگ .

۸۲ - بشاهد لغت ملنگ ، بمعنی بیهوش ۶ :

ز جا جست چون آتشی بیدرنگ دل از باده عشق مست و ملنگ .

۸۳ - بشاهد لغت ماژ ، بمعنی عشرت و سود کردن ۶ :

درین محنت سرای شادی و غم که گاهی ماژ باشد گاه ماتم .

۸۴ - بشاهد لغت گولانج ، بمعنی حلوایی که لا بر لائیز گویند ۷ :

گولانج و گوشت و گرده و گوز آب و گادنی گرمابه و گل و گل و گنجینه و گلیم .

۸۵ - بشاهد لغت وارون ، بمعنی نحس ۷ :

ندانم بخت را با من چه کین است به که نالم به که زین بخت وارون .

۸۶ - بشاهد لغت داشن ، بمعنی عطا ، داشاد ۷ :

چکنم که سفیه را به نکوی ۸ نتوان فرم کردن از داشن .

۸۷ - بشاهد لغت غرواشه ، بمعنی لیف جولاهه ۹ :

۱- این بیت فقط در اسدی آمده است آنهم در یک نسخه بنام ابیبی است ، در نسخه دیگر بنام منصری

و در نسخه دیگر بنام خطیری . ۲ - دول ، یعنی محیل و مکار . ۳ - لنگ ، یعنی آلت تناسل .

۴ - رشیدی گوید : چادری که که بر بالای بستر کشند؛ جهانگیری و اسدی ندارند . بیت را سابقاً از مجمع

الفصحاء نیز نقل کردیم . ۵ - در مجمع الفصحاء : شبها . ۶ - این بیت فقط در سروری آمده است .

۷ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۸ - این مصراع را علامه دهخدا چنین تصحیح کرده اند :

چکنم گر سفیه را گردن . ۹ - رشیدی گوید : بمعنی افزاری مانند چاروب که جولاه آب بدان بر جامه باشد ؛

جهانگیری ندارد ؛ اسدی گوید : گیاهی که جولاهان از و مال (کذا) کنند و دسته دست بندگان و کفشگران نیز .

چو غروا شه ریشی بسرخی و چندان که صدلیف ۱ ازده یکش بست بتوان ۲ .

۸۸- بشاهد لغت بنشاختن ، بمعنی بنشاندن ۳ :

جو باز آمد از حمله و تاختن بفرمودش از پای بنشاختن .

۸۹- بشاهد لغت مُسر ، بمعنی شرابی که از برنج کنند ۴ :

لغت بخورد و کرم ۵ درد گرفتمشکم سربکشیدم دودم مست شدم ناگهان .

۹۰- بشاه لغت ویر ، بمعنی یاد و حافظه ۳ :

یکی تیز ویر بست بسیار دان کز و نیست احوال گیتی نهان .

۹۱- بشاهد لغت هنج ، بمعنی کشنده ۶ :

کسندی عدو هنج از بهر کین فرو هشته چون از دهائی ز زین ۷ .

۹۲ و ۹۳- بشاهد لغت فرخو ، بمعنی پاک کردن کشت و باغ - پیراستن تا کرز

و گزین کردن کشت ۸ :

گر نیست ستورچه باشد خری بمزد گیر و همی رو

مر کشت را خود افکن نیرو رزرا بدست خود کن فرخو .

۹۴- بشاهد لغت شنکینه ، بمعنی چوبی که گاو [بدان] رانند ۹ :

شنکینه بر مدار تو از چاکر تاراست ماند او چو ترازو ۱۰ .

۹۵- بشاهد لغت غلیواج ، بمعنی زغن و موش گیر ۱۱ :

۱- در اسدی: که ده ماه . ۲- اسدی: بست شاید . ۳- این بیت فقط در سروری آمده است . ۴- اسدی :

سیکی باشد که از گرنج سازند (گرنج ، برنج) ؛ رشیدی : شرابی که از برنج سازند ؛ جهانگیری ندارد .

۵- اصل در همه جا ، لغت بخوردم بگرم . متن تصحیح علامه دهخداست و کرم ، یعنی کلم و لغت ،

یعنی شلغم . ۶- اسدی و جهانگیری ندارند ؛ رشیدی گوید: امر بکشیدن و کشنده . ۷- در رشیدی: کشنده و ...

... ازدهای ز زین . ۸- این دو بیت فقط در اسدی آمده و صورت متن تصحیح آقای دهخداست . متن

اسدی با اصلاحی که مصحح آن کرده در اصل چنین بوده : گرنیستت ستورچه باشد خری بمزد گیر و همی

دو - مر کشت را خود افکن نیرو رزرا بدست خود کن فرخو . ۹- این بیت فقط در اسدی آمده

است . ۱۰- در اصل : شنکینه بر مدار تو از چاکر تاراست باشد ... متن تصحیح علامه دهخداست .

۱۱- این بیت در اسدی بشاهد لغت غلیواژ با اختلافی آمده است رجوع به آن لغت شود ، جهانگیری

و رشیدی هیچیک از دو مورد را ندارند و سروری در لغت غلیواژ ذکر شاهد نکرده است .

ای بچه حمدونه بترسم که غلیواج ناگه بر بایدت درین خانه نهان شو .

۹۶ - بشاهد لغت نسو ، بمعنی هموار و ساده که در آن درشتی نباشد ۱ :

نسو بود از آنگونه دیوار او که مانند آئینه بنمود رو .

۹۷ - بشاهد لغت خلنده ، بمعنی در اندرون رونده و مجروح کننده ۱ .

بود بردل زمزگان خلنده گهی تیر و گهی ناوک زننده .

۹۸ - بشاهد لغت اماره ، بمعنی حساب ۲ :

اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره .

۹۹ - بشاهد لغت اندخسواره ، بمعنی پناه و حصار ۳ :

زخشم این کهن گر گز کاره ندارم جز درت اندخسواره .

۱۰۰ - بشاهد لغت کالفته ، بمعنی آشفته ۴ :

فرود آید ۵ ز پشتش پور ملعون ۶ شده کالفته چون خرسی خشینه .

۱۰۱ - بشاهد لغت افراشته ، بمعنی بلند کرده و انباشته ۱ :

دل از حرص و از کینه انباشته سر کبر بر چرخ افراشته .

۱۰۲ - بشاهد لغت کالیدن ، بمعنی گریختن

ز کالیدن یک تن از رزمگاه شکست اندر آید به پشت سپاه .

۱۰۳ - بشاهد لغت غاوشو ، بمعنی خیاری که از بهر تخم رها کنند ۷ :

زرد و درازتر شده از غاوشوی خام ۸ نه سبز چون خیارونه شیرین چو خر بوزه .

۱۰۴ - بشاهد لغت سنه ، بمعنی لعنت و نفرین وهم بشاهد لغت فریه ، بمعنی

نفرین ۹ :

۱ - این بیت فقط در سروری آمده است . ۲ - این بیت در اسدی و جهانگیری نیست . ۳ - جهانگیری

و اسدی ندارند ، رشیدی گوید : جای پناه . ۴ - این بیت در جهانگیری و رشیدی و سروری نیست

و در یک نسخه اسدی نیز بنام منجیک آمده است . ۵ - اصل : فرو آید . ۶ - نسخه اسدی : چون تو

ملعون . ۷ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۸ - خام ؟ ۹ - این شعر ذیل هر دو لغت و فقط

در اسدی نقل شده است .

ای فرومایه و در کون هل و بی شرم و خبیث آفریده شده از فریه و سردی و سینه

۱۰۵ - بشاهد لغت غلیواژ ، بمعنی زغن ۱ :

ای بیچه حمدونه غلیواژ غلیواژ ترسم بر بایدت بطاق اندر بر چه ۲

۱۰۶ - بشاهد لغت تزه ، بمعنی دندانۀ کلید که از چوب کنند ۳ :

دهقان بی ده است و شتر بان بی شتر پالان بی خراست و کلیدان بی تزه .

۱۰۷ و ۱۰۸ - بشاهد لغت کونده ، بمعنی چیزی که از گیاه بافند چون دامی

و گاه بدان کشند ۴ :

من بر تو فکنده ظن نیکو و ابلیس ترا ز ره فکنده

مانند کسیکه روز باران بارانی پوشد از کونده .

۱۰۹ - بشاهد لغت رنبه ، بمعنی موی زهار ۵ :

آنگاه که من هجات گویم تو ریش کنی و زنت رنبه

۱۱۰ و ۱۱۱ - بشاهد لغت چنبه ، بمعنی چوب پشت در ... ۶ :

۱ - این بیت باین صورت فقط در اسدی آمده است ، صورت دیگر آن ذیل لغت غلیواژ آمده است که مذکور شد ، بدانجا مراجعه شود . ۲ - در اصل : اندر چه ، متن تصحیح علامه دهخداست . ۳ - سروری و رشیدی و جهانگیری ندارند . متن از اسدی است ذیل همین لغت یعنی تر و در حاشیه (ص ۱۸۰) در شرح لغت نیز تصحیح اسدی آنرا نقل کرده است . ۴ - اسدی گوید : جوالی بود که گاه در آن پر کنند و آن بر مثال دام باشد و سپس بیت دوم را بشاهد آورده است بدون ذکر نام شاعر . صورت متن و دو بیت شاهد از سروری است . ۵ - اسدی و جهانگیری ندارند . ۶ - اسدی ذیل لغت چنبه گوید : چوبی باشد که زنان بدان جامه شویند و از پس در نیز نهند استواری را و سپس هر دو بیت فوق را نقل کند و هم او ذیل لغت غرنبه بمعنی بانگ تشنیع ... بیت نخست را آورد با تبدیل آخرین کلمه بیت یعنی « ز غنبه » به « غرنبه » ؛ در سروری هر دو بیت بشاهد لغت مندیج آمده است بمعنی نهی از اندیشه کردن و بیت اول بشاهد لغت غنبه ، بمعنی تشنیع و بانگ و هم هر دو بیت ذیل لغت چنبه بمعنای مذکور در فوق و در هر سه مورد مصراع اول با اختلاف ذیل نقل شده است : دو چیزش بشکن و دو بر کن . اما در رشیدی شعر لبیبی فقط بشاهد لغت چنبه آمده است و در معنی کلمه گوید : هر چوب گنده مانند چوب کازران که بر آن جامه شویند و چوب دستی شتر بانان و چوب پشت در و امثال آن لبیبی گوید قطعه : ... جهانگیری ذیل لغت چنبه گوید : هر چوب گنده را گویند مانند چوبی که پس در نهند تا زود کتوده نشود و گاهی کازران بر زبر آن جامه را بشویند و چوب دستی بود که اشتر بانان و اشتر بانان و غیرها بدست گیرند استاد لبیبی گفته : دو چیزش بشکن دو چیز بر کن .

مندیش ز غلغل و ز غنبه

پهلو بد بوس و سر به چنبه .

دو چیزش بر کن و دو بشکن

دندانش بگاز و دیده بانگشت

۱۱۲ و ۱۱۳ - بشاهد لغت نخکله ، بمعنی گوزی (گردویی) سخت ۱ :

بر نگر دم بتو مگر بمری

جمله بیرون کنم بچاره گری .

ای بزفتی علم بگرد جهان

گر چه سختی چو نخکله مغزت

۱۱۴ - بشاهد لغت چیستان ، بمعنی اغل و طه پرسیدنی که به عربی لغز

گویند ۲ :

گوی دانش ز مو بدان ببری .

اگر این چیستان تو بگشایی

۱۱۵ - بشاهد لغت سور بمعنی مهمانی یا نوهی ۱ :

سوری! تو جهانرا بدل ماتم سوری زیرا که جهانرا بدل ماتم سوری ۳ .

۱۱۶ - بشاهد لغت مُستی بمعنی گله کردن ۱ :

باده خور و مُستی کن مُستی چه کنی از غم دانی که به از مُستی صدر راه یکی مُستی .

۱۱۷ - بشاهد لغت راز ، بمعنی قبه خرمن از غله ۱ :

پای او افراشتند اینجا چنانک تو بر از کون رازها افراشتی ۴ .

۱۱۸ - بشاهد لغت بافکار ، بمعنی جولاه ۲ :

بافکاری بود در شهر هری داشت زیباروی و رعنا دختری .

۱۱۹ - بشاهد لغت فرسنگسار ، بمعنی سنگچین که بر سر راهها برای نشان

راه کنند میلی که برای نشان فرسنگ ساخته باشند و آنرا دروازه هزار گام نیز گویند ۵ :

۱ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۲ - این بیت فقط در سروری است . ۳ - در اصل سور تو

جهانرا بدل ای ماتم سوری (۴) . . متن تصحیح علامه دهخداست . و از سوری ، سوری صاحب دیوان

خراسان مسعود غزنوی مراد است . ۴ - نسخه ای از اسدی : تو برز کون ... این مصراع را علامه

دهخدا چنین تصحیح کرده اند : تو زرغون تازها افراشتی (زرغون نام محلی است چنانکه سوزنی

گوید : دی دره زرغون یکی تازه بر بر ! تاز ، خیمه است) . ۵ - اسدی گوید : فرسنگسار

فرسنگ راه باشد ؛ جهانگیری ورشیدی ندارند .

- نیایی در جهان بی مهر یاری^۱ نه فرسنگی و نه فرسنگساری .
- ۱۲۰- بشاهد لغت بشکوه ، بمعنی صاحب حشمت و هیبت ۲ :
- ز بس بود بشکوه و بافرهی جهان دید او را خورایِ شهی .
- ۱۲۱- بشاهد لغت شارك ، بمعنی مرغکی کوچک و خوش آواز و سیاه ۳ :
- الا تا در ایند طوطی و شارك الا تا سرا ایند قمری و ساری .
- ۱۲۲- بشاهد لغت ناغوش ، بمعنی سر بآب فرو بردن و غوطه خوردن ۴ :
- گرد گرداب مگرد ای که ندانی توشنا ۵ که شوی غرقه چون ناگاهی ناغوش خوری .
- ۱۲۳- بشاهد لغت لك ، بمعنی سخنان بیهوده و هرزه و هذیان ۶ :
- رفت ۷ ریمن مردخام لك درای پیش آن فرتوت پیر ۸ ژاژخای .



۱- اسدی : بی داغ بایم . ۲- این بیت فقط در سرودی آمده است . ۳- این بیت در نسخ اسدی به زینبی و زینتی و زینی و زیبی نسبت داده شده است ؛ جهانگیری ورشیدی ندارند و تنها سروری آنرا از لیبی دانسته است . ۴- اسدی گوید : ناغوش سر بآب فرو بردن بود از مردم و مرغ را نیز گویند ؛ جهانگیری و رشیدی ندارند . ۵- اسدی : گرد گرداب مگرد ارت نیاموخت شنا . ۶- این بیت در نسخه ای از اسدی بنام رودکی است ؛ رشیدی ندارد . ۷- اسدی و جهانگیری : گفت . ۸- اسدی : مرد .

ابو شکور بلخی

و

اشعار او

گرد آورده

محمد = دبیر سبانی

از انتشارات کتابخانه خیام

تهران - بهمن ماه ۱۳۳۳ خورشیدی

سر آغاز

احوال و اشعار سخنسرای چیره دست و شاعر نامی قرن چهارم هجری ابوشکور بلخی که هم اکنون خوانندگان گرامی پیش چشم دارند دومین اثری است که نگارنده به پیروی از اندیشه گردآوری اشعار شاعرانی که شعرشان در کشاکش روزگار و گردش لیل و نهار از میان رفته است تقدیم خواستاران شعر و ادب میکنم و امیدوارم این نیت خیر که با جمع آوری اشعار سیدالشعراء لیبی در دفتری خرد آغاز گشته است بانجام گراید و بانتشار اشعار برجای مانده دقیق و عسجدی و کسایی و دیگر قافله سالاران شعر و ادب توفیق یابم تا من بنده و جامعه ادب رافالی مبارك افتد .

در گردآوری این مجموعه نیز چون لیبی از فرهنگها و تذکرهها و کتب تاریخ و ادب تا آنجا که توانستم و دسترسی داشتم اشعار ابوشکور را بیرون کشیدم و بتجسس احوال وی پرداختم و برای آنکه طالب علمانرا مفید افتد و آسان نماید جز در مواردی است مستخرجه از فرهنگها مطالب و اشعار هر کتابی را مرتب بحروف هجا علیحده قرار دادم و ایات شاهد لغات مندرج در فرهنگها را ذیل همان لغات مورد استشهاد نهادم و این اخیر را نیز بر ترتیب حروف الفبا مرتب ساختم تا سود آن بیشتر و مراجعه بدان آسانتر باشد . و اینک باپوزش خواهی از ساحت خداوندان دانش و فرهنگ که چنین متاعی ناچیز تقدیمشان میکنم بایراد مقدمتی در احوال ابوشکور میپردازم و مقدمه فرض خود میدانم که از استاد ارجمند آقای نفیسی که یادداشتهای مربوط بابوشکور خود را ، که جزئی از انبوه یادداشتهای گرانبهای ایشان در فنون شتی است ، باساحت هر چه بیشتر در اختیار نگارنده گذاردند تا چیزی از اشعار برجای مانده شاعر نادیده نماند سپاسگزاری کنم و از استاد بزرگوار علامه دهخدا که قسمت اعظم اشعار ابوشکور را در کتاب گرانقدر «لغت نامه» ذیل شرح حال وی جمع آورده اند و لغت و فرهنگ کشور را عظیم مرهون پنجاه ساله کار خویش ساخته متشکر باشم و از خداوند توفیق اتمام آن کتاب و توفیق همه فرهنگیان را در اشاعه ادب و هنر و فرهنگ ایران عزیز خواهانم بمنه و کرمه .

زندگانی ابوشکور

ابوشکور بلخی از بزرگان شعروادب و از اجلة سخنسرایان قرن چهارم هجری است، اما دریغ آنکه نه از شرح حال وی تفصیلی و نه از اشعار آبدار و پر مغز و روان وی مقدار معتدبیهی برجای مانده است. از تذکره‌ها همین اندازه بر می‌آید که از مردم بلخ است و مثنوی بنام آفرین نامه دارد لکن کی بجهان هستی در آمده و کی از سر این مثنوی خاک برخاسته معلوم نیست و مثنوی وی بر چند صدیا هزار بیت مشتمل بوده مشخص نمیباشد، منتهی «اگر تنوع مطالب و کثرت و قلت شواهد و امثالی که در لغت نامه‌ها از کتابی آرند دلیل بزرگی یا کوچکی آن کتاب تواند بود، این داستان دست کم بمقدار دوسوم شاهنامه فردوسی بوده است و یک مرجعه بفهرست لغت نامه اسدی چاپ تهران و مقایسه عدد شواهد شاهنامه با آفرین نامه موضوع را روشن میسازد، ۱. آفرین نامه ابوشکور که بدان اشارت رفت بحر متقارب داشته «و یکی از شاهکارهای بلند زبان فارسی و در حکمت و اندرز و پند بوده است» و از آن سیصد و اندی بیت در فرهنگها بشاهد لغات و در برخی کتب ادب و تاریخ برجای مانده است و شاعر چنانکه خود گوید بسال ۳۳۳ هجری از نظم آن باز پرداخته :

مرا این داستان کش بگفت از فیال ابر سیصد و سی و سه بود سال .

و چون در بیتی دیگر متذکر است که :

سر انجام کاغذ این نامه کرد جوان بود چون سی و سه سال مرد

پس مولد او مؤخر از سال سیصد هجری نیست و این تنها نکته روشن از

زندگانی اوست . نکته دیگر اینکه آفرین نامه را بنام نوح سامانی برشته نظم کشیده است و در این باره گوید :

خداوند ما نوح فرخ نژاد که بر شهر ایران بگسترده داد .

و چون فراغ شاعر از نظم مثنوی سال ۳۳۳ است پس این ممدوح نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی خواهد بود که از سال ۳۳۱ تا سال ۳۶۳ هجری سلطنت داشته است .

مطلب دیگری که از اشعار شاعر بر می آید آنست که وی دریتی که ظاهراً مطلع قصیده رثائیه ایست از کشته شدن امیری خبر میدهد :

آنکس که بر امیر در مرگ باز کرد بر خویشان نگر نتواند فراز کرد .

و این امیر ظاهراً غیر از ملوک بنی سامان است چه از این سلسله جز احمد بن اسماعیل (سال ۳۰۱) دیگری کشته نشده است و ابوشکور هنگام قتل وی کودک شیر خواره بوده است .

اشعار ابوشکور همگی بر کمال قدرت طبع و جودت فکر و صفای قریحت او دلیل کند و سخنسرایان نامی قرون بعد پیش قدر رفیعش سر بگرنش فرورده اند و بتعظیم نام وی در عداد رودکی و استاد شهید بر زبان رانده چنانکه منوچهری سخنسرای شیرین زبان فارسی در قصیدتی بمطالع :

گاه توبه کردن آمد از مدایح و زهجی گز هجی بینم زبان و از مدایح سود نی .
گوید :

از حکیمان خراسان گو شهید و رودکی بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکنی
گو بیایید و ببینید این شریف ایام را تا کند هر گز شمار اشاعری کردن کری .
و مضامین شعری مورد نظر سرایندگان قرون بعد واقع گشته است چنانکه مضمون ابیات ذیل را :

بدشمن برت استواری مباد که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرورا

همان میوه تلخت آرد پدید
ازو چرب و شیرین نخواهی مزید
زدشمن گرایدون که یابی شکر
گمان بر که زهر است هر گزمخور ۱

فردوسی برده است و در ابیات هجائیة سلطان محمود گفته :

درختی که تلخست ویرا سرشت
گرش برنشانی بیاغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب
به بیخ انگین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد
همان میوه تلخ بار آورد ۲ .
وسعدی مضمون دوبیت ذیلرا :

درختی که خردک بود باغبان
بگرداند او را چو خواهد چنان
چو گردد کلان باز نتواندش
که از کژی و خم بگرداندش .
به بیت زیرین گردانده است :

شاخ تر را چنانکه خواهی پیچ
نشود خشک جز به آتش راست .

وهم ابوشکور مضامینی از شعرای مقدم بعاریت گرفته چنانکه مضمون این
بیت رود کی را که از کلیه و دمنه منظوم اوست :

هر که نامخت از گذشت روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار .
اخذ و در لباس عبارتی دیگر بدینگونه بیان داشته است :

مگر پیش بنشاندت روزگار
که به زو نیابی تو آموزگار ۳ .

۱- سه بیت اول این قطعه در مجمع الفصحاء و بیت چهارم و اول در تحفة الملوك آمده است .

۲- گویند جامی به هاتمی خواهر زاده خویش تکلیف کرد این مضمون را در قالب عبارتی دیگر بیان کند و او سرود :

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت
نهی زیر طاووس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش
ز انجیر جنت دهی ارزش
دهی آبش از چشمه سلسبیل
در آن بیضه دم در دمد جبرئیل
شود عاقبت بچه زاغ زاغ
برد رنج بیهوده طاوس باغ :

جامی گفت نیکو سروده ای اما در هر بیت بیضه ای نهاده ای .

۳- المعجم شمس قیس ص ۳۴۳ چاپ تهران .

ودانای طوس این مضمون را چهارجا آورده است در شاهنامه :

نگه کن بدین گردش روزگار که به زو نیایی تو آموزگار .

کسی کو بود سوده روزگار نباید بهر کارش آموزگار .

یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار .

گرایدون که بدینی از روزگار به نیکی هم او باشد آموزگار ۱ .

ابو شکور را جز از آفرین نامه چند مثنوی دیگر ببحور سریع و رمل و خفیف و هزج مسدس و جز آن بوده و هم قصاید و قطعات و احیانا غزلیاتی باوزان مختلفه داشته است که تک بیتهای موجود گواه آنست .

اینک از پس این مقال اقوال تذکره نویسان و اشارات کتب ادب را در حق ابوشکور و سپس ایات مندرج در کتب مذکور و بدنبال آن ایات شاهد لغات فرهنگها را که هر يك بحروف الفبا مرتب است و بجز ایات مکرر ، شماره ردیف دارد ثبت میکنیم و لغزش ارباب تذکره را در بیان مطالب و وقایع هم بجای خود نشان میدهیم و از خوانندگان ارجمند چشم داریم چنانچه بشعری از شاعر نامی قرن چهارم جز از منابع موجود برخوردارند از راه لطف نگارنده را آگاه سازند تا چاپ دوم کتاب کامل تر شود و سودمندتر افتد . ۲

۱ - تعلیقات قابوس نامه ص ۲۱۷ .

۲ - منابع این مجموعه بدین شرح است : لغت نامه دهخدا (ذیل کلمه ابوشکور) - قابوس نامه چاپ آقای نفیسی (با تعلیقات آن) - لباب الالباب - مجمع الفصحاء - مرصاد العباد - تحفة الملوك - المعجم فی معانی اشعار المعجم - ترجمان البلاغه - احوال و اشعار رودکی (ج ۳) - پندنامه انوشیروان - کزیده در تصوف - یادداشتهای استاد نفیسی راجع به ابوشکور - فرهنگ سروری - لغت نامه اسدی - فرهنگ جهانگیری - صحاح الفرس - فرهنگ رشیدی .

۱ - عوفی در لباب الالباب (ج ۲ ص ۲۱ چاپ لیدن) در باب هشتم ، شعرای عهد سامانی ، گوید :

«ابوشکور - او نمر شکر و آفرین بارمی آورد و آفرین نامه یکی از ثمرات شجره شکر بوشکور است کتابی مقبول و عبارتی معمول در سنه ست و نلثین و نلثمائه ۱ تمام کرده است آنرا و در معنی شراب و تشبیه صفای آن و لطف جام غم انجام این دوبیت پرداخته است و او را در دو حالت مختلف بهلال و بدر تشبیه کرده ، میگوید :

۱ ساقیا مر مرا از آن می ده که غم من بد و گسارده شد

۲ از قنینه برفت چون مه نو در پیاله مه چه - آرده شد .

و هم او را است در تشبیه شراب میگوید :

۳ بیار از آنچه بگردار دیده بودن نخست روان روشن بستد بقر از و رزبان

۴ از آنچه قطره او گرفت و چکد بزمین ضریب گوید چشم منست و مرده روان .

و هم او را است :

۵ از دور بدیدار تو اندر نگرستم ۲ مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحات

۶ وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من وین حکم قضائست جراحات بجراحات ۳ .

و این معنی را عمید ابو الفتح علی بن محمد البستی الکاتب بتازی ترجمه کرده : شعر

رمیتک عن حکم القضاء بنظرة

فلما جرحت الخد منکم بمقلتی

و این رباعی هم او را است :

۷ ای گشته من از غم فراوان تو پست شد قامت من ز درد هجران تو شست

۸ ای شسته من از فریب و دستان تو دست خود هیچکسی بسیرت و سان تو هست .

۴ - هدایت در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۶۶-۶۵) گوید :

«ابوشکور بلخی - از استادان سخن و سخن سرایان کهن بحسب زمان

۱- این تاریخ یعنی سال ۳۳۶ اشتباه و صحیح همان ۳۳۳ است که در شرح زندگانی ابوشکور

نقل کردیم . ۲- اصل : نگرستم . ۳- نظیر : السن بالسن ...

بر شهید و رودکی تقدیم داشته و ظهورش در سنه ۳۳۶ بوده ۱ از اشعار متفرقه اش این ابیات جمع شده است : بیت

۹ تو سیمین بری من چو زرین ایباغ تو تابان مہی من چو سوزان چراغ .
در بحر تقارب [از] اوست :

۱۰ که را دوست مہمان بودیانه دوست شب و روز تیمار مہمان بدوست .

۱۱ بدشمن برت مہربانی مباد کہ دشمن درختی است تلخ از نهاد

اگر چرب و شیرین دہی مر و را درختی کہ تلخش بود گوہرا

ازو چرب و شیرین نخواہی مزید . همان میوہ تلخت آرد پدید

ساقیا مر مرا ازان می ده کہ غم من بدو گسارده شد

در قنینه برفت چون مہ نو در پیالہ مہ چہارده شد ۲ .

۱۴ تا بدانجا رسید دانش من کہ بدانم ہمی کہ نادانم .

بیار از آنچه بگردار دیده بود نخست روان روشن بستد بقہر ازو رزبان

از آنچه قطرہ او گرفت و چکد بدہن ضریر گوید چشم منست و مردہ روان ۲

از رباعیات اوست :

ای گشتہ من از غم فراوان تو پست شد قامت من ز بار ہجران تو شست

وی شستہ من از فریب و دستان تو دست خود ہیچ کسی بسیرت و سان تو هست ۲ .

۳ - رادویانی در ترجمان البلاغہ آرد : (در فصل ۱۱ - المضارعة) ۳

بوشکور گوید :

۱۵ درشت است پاسخ ولیکن درست درستی درشتی نماید نخست .

و (در فصل ۶۸ - فی حسن السؤال و طلب المجاورۃ) ۴ بوشکور گوید :

۱۶ یکی رہیت امیر مرا گنہ کارست گنہ او را با عفو میر پیکارست

۱ - این گفته ہدایت بر اساسی نیست چہ رودکی در ۳۲۹ و شہید در ۳۲۵ در گذشتہ اند

و سال ۳۳۶ نیز کہ خود مخالف ادعای ہدایت بتقدیم ابوشکور بر شہید و رودکی است نکتہ ای نمی-

نماید و اگر مراد اتمام آفرین نامہ است کہ آن نیز بسال ۳۳۳ بوده چنانکہ گذشت .

۲ - این دو بیت در عوفی نیز آمدہ است .

۳ - ص ۲۶ چاپ استانبول . ۴ - ص ۱۳۰ همان چاپ .

- ۱۷ گناه چیره تر از عفو میر و زشت بود که عفو میر فزون از گناه بسیارست
 ۱۸ مر آدمی را ز آدم گناه میرانست عجب مدار که فرزند با پدر یارست
 ۱۹ نه من رسول گنه کارم و نه نیز شفیع نه مرا بچنین جای جای گفتارست
 ۲۰ ولیکن آنکه بجای امیر زلت کرد بجای بنده میرش هزار کردارست .

۴ - شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم آورده است :

(در فصل عدول از جاده صواب در شعر) ۱ : « ازرقی کلمه به نیز بمعنی هرگز استعمال کرده است و قدما این کلمه را هم بمعنی نیز و هم بمعنی هرگز استعمال کرده اند چنانکه بوشکور بلخی گفته است : شعر

۲۱ نه آن زین بیازرد روزی بنیز نه اینرا از آن اندهی بد بنیز .
 و قافیه اول بمعنی هرگز است و دوم بمعنی نیز . »

و (در فصل تغییر الفاظ از منهج صواب ...) . « بوشکور گفته است : شعر

۲۲ آب انگور و آب نیلوفل مر مرا از عبیر و مشک بدل .
 و نیلوفر را بجهت قافیه بدل نیلوفل کرده است ۲ . »

و (در فصل حسن مطلع و مقطع و لطف تخلص و ادب طلب) :

« در ادب طلب و حسن سؤال از مدوح چنانکه بوشکور بلخی گفته است : »

۲۳ ادب مکیر و فصاحت مکیر و شعر مکیر

نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز ۳ . »

و (در فصل سلخ) « ... و در شعر این نوع سرقة چنان باشد که معنی و لفظ را گیرد و ترکیب الفاظ آن بگرداند و بر وجهی دیگر ادا کند چنانکه رودکی گفته : شعر

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار .
 بوشکور از او برده است و گفته : شعر

۲۴ مگر پیش بنشاندت روزگار که به زونیایی نوآموزگار، ۱ .

۵ - کیکائوس بن اسکندر در قابوس نامه آرد : (باب ششم اندر فروتنی و افزونی هنر - در حکایت آمدن رسول بدرگاه خسرو بهنگام وزارت بزرگمهر و گفتن کسری بوزیر که آیا همه چیز دانی و پاسخ کردن وی که همه چیز همگان دانند ... و نقل سخن سقراط ۲) : « بوشکور بلخی خود را بدانش بزرگدر بینی می ستاید و آن بیت اینست » : نظم

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم ۳ .

و (در باب دوازدهم اندر مهمانی کردن و مهمان شدن و شرایط آن ۴) : « ... و چون میهمان در خانه تو آید هر کس را پیشباز میفرست و تقریبی همی کن و تیمار هر کس را بسزای او میدار چنانکه بوشکور گوید » : شعر

اگر دوست مهمان بود یا نه دوست شب و روز تیمار مهمان نکوست ۳ .

و (در باب سوم اندر سپاس داشتن از خداوند نعمت) : ۵

۲۵ سزدگربری بندهای را گلو که آید خداوندیش آرزو ۶ .

و هم این سه بیت و یک مصراع از آفرین نامه ابوشکور است در قابوس نامه (در باب چهارم ، اندر فزونی طاعت از راه توانستن ۷) :

۲۶ جهان دیدگان را بنادیدگان نکردند یکسان پسندیدگان ۶ .

و (در باب یازدهم ، اندر ترتیب شراب خوردن و شرایط آن) ۸ :

۲۷ که با زهر زهر است کافزون شود کز اندازه خویش بیرون شود ۶ .

و (در باب بیست و هشتم ، اندر دوست گزیدن و رسم آن ۹) :

۲۸ برادر برادر بود دوست به چو دشمن بود بی درگوبوست به ۶ .

و (در باب چهل و دوم ، اندر آیین و شرط پادشاهی) ۱۰ :

۲۹ بجز پیر سالار لشکر مباد ۶ .

۱ - ص ۳۴۳ همان چاپ . ۲ - ص ۲۷ چاپ استاد نفیسی . ۳ - این بیت در مجمع الفصحاء نیز آمده است . ۴ - ص ۵۰ همان چاپ . ۵ - ص ۱۰ همان چاپ و ص ۲۱۱ ۶ - نام شاعر در اصل کتاب نیست و استاد نفیسی احتمال داده اند که از آفرین نامه ابوشکور باشد و در لغت نامه دهخدا نیز هست . ۷ - ص ۱۳ همان چاپ و ص ۲۱۱ ۸ - ص ۴۷ همان چاپ و ص ۲۴۹ ۹ - ص ۱۰۰ همان چاپ . ۱۰ - ص ۱۶۷ همان چاپ .

۶ - نجم‌الدین دایه در کتاب مرصادالعباد ۱ سه بیت ذیل را بی ذکر نام شاعر آورده است که ظاهراً از آفرین نامه ابو شکور باشد ۲ :

۳۰ بدانای فرمای همواره کار
چو خواهی که کارت بود چون نگار
که دانا بهر کار باشد تمام
بدانا سپارد زمانه لگام
چنین خواندم از دفتر زرد هشت
که دانا بود بیگمان در بهشت .

۷ - در منظومه راحة اللسان یا بپند نامه انوشیروان، که گویا در قرن پنجم سروده شده دو بیت از مثنوی آفرین نامه آمده است . بیت اول را سراینده صریحاً میگوید از آفرین نامه نقل کرده است :

نگه کن که در نامه آفرین
چه گوید سراینده پاک دین
۳۳ « پیاموز هر چند بتوانیا
مگر خویشتن شاد گردانیا » .
و بیت دوم را چنین آورده است :

دل تو بهر کار هشیار باد
که چونان شنیدم من از اوستاد :
« که بازهر زهر است کافزون شود
چو ز اندازه خویش بیرون شود » ۳ .

و این بیت اخیر در قابوس نامه نیز مذکور است . ۴

۸ - در تحفة الملوك ۵ که « یکی از کتب فارسی فصیح قرن هفتم یا هشتم است و مشتمل بر نصایح اخلاقی و حکایات و اشعار مربوط بدان میباشد و از کتبی است که بطور کلی کتب « آداب » نامیده میشود » ایات و قطعاتی از آفرین نامه ابوشکور برخی بانام شاعر و بیشتر بی نام آمده است و چون وزن و طرز بهم ماننده است با احتمال قوی همه ابوشکور را باشد . اینک اشعار هر باب که برای سهولت مراجعه قوافی ایات و قوافی بیت اول قطعات آن بحروف الفبا مرتب گشته شده است ۶ :

۱- ص ۲۵۶ ۲- از افادات استاد نفیسی . ۳- این بیت در قابوس نامه نیز

آمده است . ۴- احوال و اشعار رودکی ج ۳ ص ۱۲۴۲

۵- چاپ تهران سال ۱۳۱۷ ۶- تصحیحات معمول در لغت نامه دهخدا نیز عیناً نقل

شده است .

باب اول در خرد :

۳۴	خردمند گوید خرد پادشاست	که برخاس و برعام فرمان رواست
	خرد را تن آدمی لشکرست	همه شهوت و آرزو چاکر است .
۳۶	خرد چون ندانی بیاموزدت	چو پژمرده گردی بر افروزدت
	خرد بی میانجی و بی رهنمای	بداند که هست این جهانرا خدای
	خرد بهتر از چشم و بینائی است	نه بینائی افزون ز دانائی است .
۳۹	خردمند گوید که مرد خرد	بهنگام خویش اندرون بنگرد
	کند تکیه (ظ: نیکی) افزون چو افزون شود	وز آهوی بد (ظ: آهو و بد) پاک بیرون شود .
۴۱	خردمند داند که پاکی و شرم	درستی و رادی و گفتار نرم
	بود خوی پاکان و خوی ملک	چه اندر زمین و چه اندر فلک .
۴۳	خرد باد همواره سالار تو	میاد از جهان جز خرد یار تو .
۴۴	خردمند گوید من از هر گروه	خردمند را بیش دیدم شکوه
	خرد پادشاهی بود مهربان	بود آرزوگرف و او چون شبان .

باب دوم در ستایش دانش و اهل دانش و خصایل دانایان :

۴۶	چو پخته شود تلخ شیرین شود	بدانش سخن گوهر آگین شود .
۴۷	خردمند گوید که تأیید و فر	بدانش ب مردم رسد نه بزر
	چو دانا شود مرد بخشنده کف	مراورا رسد بر حقیقت شرف .
۴۹	گهر گرچه بالا نه بیش از هنر	ز بهر هنر شد گرامی گهر .
۵۰	اگر علم را نیستی فضل پر	بسختی بنخستی خردمند خر (کذا) .
۵۱	کسی کو بدانش برد روزگار	نه او یافه ماند نه آموزگار
	جهانرا بدانش توان یافتن	بدانش توان رستن و تافتن .
۵۱	بدان کوش تا زود دانا شوی	چو دانا شوی زود والا شوی
	نه دانایتر آنکس که والا تر است	که والا تر آنکس که دانایتر است
	نبینی ز شاهان که بر تخت و گاه	ز دانندگان باز جویند راه
	اگر چه بمانند دیر و دراز	بدانا بودشان همیشه نیاز .

باب سوم در نادانی و مجتنب بودن از نادانی :

- ۵۷ سخنگوی هر گفتنی را بگفت
- ۵۸ ای دانشان بار تو کی کشند
- ۵۹ گراز جهل يك فعل خوب آمدی

باب چهارم در سخن گفتن :

- ۶۰ کسی کوبه نیکو سخن شاد نیست
- ۶۱ سخن زهر و بازهرو گرمست و سرد
- ۶۲ بر هر سخن باز گویا رسد
- ۶۳ سخن کز دهان نا همایون جهد
- ۶۴ نکهدار از خویشتن چون سزد
- ۶۵ سخن گر چه باشد گرانمایه تر
- سخن کز دهان بزرگان رود
- نگین بدخشی بر انگشتری
- وز انگشت شاهان سفالین نگین
- چو یاقوت باید سخن بی زنان ۳
- سخن تا نگویی ترا زیر دست
- ۷۱ سخن کاندرو سود نه جز زیان
- ۷۲ شنیدم که باشد زبان و سخن
- سخن بکنند منبر و دار را (۴)

باب پنجم در حکمت و امثال :

- ۷۴ گشاده شود کار چون سخت بست
- از اندوه شادی دهد آسمان
- ۷۶ ترا گرچه دانش بگردون رسد
- چه گفتند در داستان دراز
- ۷۷ هنرها ز بخت بد آهو بود
- کدامین بلندست نابوده پست
- فراخی ز تنگی بود بیگمان
- ز دانای دیگر شنودن سزد
- نباشد کس از رهنمون بی نیاز
- ز بخت اوان ۴ زشت نیکو بود

۱- اصل : کمتر. ۲- اصل : نگین. ۳- شاید : بر زنان. کذا و شاید : بخت آوران.